

عقد منجز و عقد معلق

از جمله شرایط معتبره در عقود (چه لازمه و چه جائزه سواى عقد وصیت که ناچار معلق خواهد بود) شرط تنجیز است و مراد از تنجیز اتصاف عقد است بجزم و لذا علامه در تذکره در مقام تعداد شروط بیع بجای تنجیز جزم ذکر فرموده و معنی اتصاف عقد بجزم عدم اناطه و توقف حصول مضمون عقد است باس مترقب الحصول که اگر موجود شود اثر عقد حاصل آید و الا عقد کلا عقد و بمنزله معدوم در شمار آید در قبال عقد معلق که تحقق مضمون عقد موقوف و معلق گردیده باسری مترقب و حصول و لا حصول اثر عقد دائر مدار حصول و لا حصول آن امر خواهد بود و فعلاً یعنی قبل از تحقق معلق علیه حکم بثبوت اثر عقد و انعقاد معامله نمیتوان نمود و میشود معلق علیه حاصل شود و مضمون عقد هم حصول یابد و میشود حاصل نشود و مضمون عقد هم که موقوف و معلق بان گردیده وجود و حصول نیابد پس راه امتیاز و خلاصه فرق بین عقد منجز و عقد معلق بفعلیت و شأنیث ثبوت مضمون عقد خواهد بود. بنا بر این ضابط اگر گفت فروختم (خواه گوینده مالک باشد و خواه نایب مناب مالک و خواه فضولی) منجز است بجهت اینکه انشاء فروش فعلی است و هیچ حالت منتظره ندارد و در عقد فضولی نیز مضمون عقد فروش فعلی است نه فروش هنگام حدوث چیزی و لوظرف وقوع طیب متأخر باشد و لذا بنا بر کاشفیت اجازه حکم بثبوت مضمون عقد از زمان وقوع عقد میشود و اگر گفت فروختم هنگام آمدن پدرم یا اول ماه آینده معلق خواهد بود بواسطه اینکه فروش تقدیری است و موقوف است حصول ملکیت با آمدن پدر و یا داخل شدن ماه نو و فعلاً انتقالی وقوع نیافته بلکه وقوع آن بالاخره نیز در حیز تردید و شک است چه اینکه میشود پدر نیاید یا اینکه فروشنده از اهلیت معامله بیرون رود و در عقود بناء عقد وصیت وضعاً و بحسب اصل ذات بر تعلیق است چه اینکه وصیت بمال مفهوماً تملیک تعلیقی است و وصیت کننده این معنی را قصد کرده و انشاء نموده که بعد از مرگ من این مال از فلان باشد پس حصول اثر ملکیت که اثر عقد است موقوف و معلق خواهد بود باس دیگر یعنی مرگ موصی و تا نمیرد مال موصی به تعلق بشخص موصی له نخواهد یافت و از برای او تصرف روا نباشد و لذا تعبیر میشود از وصیت تملیکی بتملیک معلق و گاه تعلیق بر حسب بنا و اختیار و قرارداد متعاقدین واقع میشود بدون اینکه در مفهوم عقد مأخوذ باشد و وجوه و انحاء آن مختلف است بجهت اینکه گاه تعلیق بر امر محتمل الوقوع است و گاه بر امر محقق الوقوع و بر هر دو تقدیر گاه ظرف وقوع معلق علیه حال است و گاه استقبال و بر جمیع تقادیر گاه تعلیق بر امور خارجه از عقد است و گاه بر مبادی و مقدمات یا ثمرات و غایات و امور لاحقۀ متفرعۀ بر عقد و گاه تعلیق مذکور و مصرح به است

در عقد و گاه مطوی از قبیل فروش وارث بگمان مرگ مورث که بمنزلۀ این است که گفته شد اگر پدرم مثلاً مرده و مال بمن تعلق یافته فروختم و اشله فروض مذکوره خفاء ندارد و از تعلیق بر امر محتمل الوقوع در استقبال تعبیر میشود بتعلیق بر شرط و از تعلیق بر امر محقق الوقوع در استقبال تعبیر میشود بتعلیق بر وصف و از برای اشتراط تنجیز پنج وجه در کتب فقهیه مذکور گردیده و وجه دیگر بنظر پسندیده میرسد که اخیراً مذکور میداریم و دور نیست باز گشت سائر وجوه بوجه مزبور باشد **وجه اول** اجماع است که جمعی دعوی فرموده اند از آن جمله **علامه** در وکالت تذکره دور تمامیت این راه کلام است بواسطه اینکه حجیت اجماع بنا بر تحقیق از راه کشف از طریق جاعل و مقنن است و من حیث **هوهو** **حجیت ندارد** و بعبارت دیگر اجماع که از ادله احکام شمرده شده اتفاق کاشف است نه مطلق اتفاق و اگر در مسئله از طریق عقل یا نقل دلیل و مدرکی موجود باشد که بشود استناد مجمعین و ارباب نظر بان دلیل و مدرک باشد در اینصورت اجماع کشف علی حده زائد بر کشف دلیل مزبور از ثبوت حکم بحسب واقع ندارد و اگر اجماع محقق باشد کارکن و کافی نخواهد بود بواسطه انتفاء وصف کشف چه رسد باجماع محکی و در موضوع بحث مدارک عدیده اقامه شده و هر کسی در مقام اثبات اشتراط تنجیز بدلیلی استناد نموده و نظیر مقام مثلاً اجماع قائم است مطابق لفظ کتاب بر نجاست مشرک و چون میشود اتفاق مذکور ناشی از دلیل قاهر مزبور باشد لذا کشف علی حده و رای آیه شریفه از ثبوت حکم بحسب واقع ندارد و نمی توان آنرا دلیل و مدرک جداگانه اتخاذ نمود بنا بر این اگر کسی در دلالت آیه شریفه خدشه نمود از اینراه که نجس حقیقت شرعیه در این معنی مصطلح قهقی ندارد و شواهدی اقامه کرد و گفت میشود مراد پلیدی شرک باشد که فوق پلیدیها در شمار می رود باب احتجاج به آیه بسته خواهد شد و باجماع هم نمی توان تمسک نمود بواسطه انتفاء وصف کشف که مناط حجیت است پس باید بسائر ادله و مدارک مراجعه نماید و با فرض عدم قیام دلیل صالح مرجع اصول و ضوابط مقررۀ قهقیه خواهد بود در **مانحن** **قیه** هم میشود اتفاق اهل حل و عقد بر اعتبار تنجیز در عقد ناشی از وجوه و مأخذی باشند که در مسئله مذکور گردیده و لذا کشف جداگانه زائد بر کشف ادله مزبوره از ثبوت حکم ندارد از این جهت از اجماع باید غمض عین نمود و نظر بوجوه مزبوره انداخت و بر فرض تمامیت حد اقتضای آنها را پست آورد **مجملاً** راه مناقشه در این راه باز است و کلام بعضی که بعد از خدشه و مناقشه در وجوه متداوله دلیل را منحصر باجماع دانسته و اعتماد فرموده ناتمام بنظر میرسد. وجه دیگر برای اثبات شرطیت تنجیز این است که عقدیکی از انشاء آت است و انشاء قابلیت تعلیق را ندارد بواسطه اینکه انشاء ایجاد است و ایجاد با تعلیق منافات و مضاده دارد بجهت اینکه لازم ایجاد حصول فعلی متعلق است (چون مضمون عقد) و مقتضای تعلیق این است که معلق (چون مضمون عقد) هنوز وجود نکرده و موقوف است وجود آن بحصول معلق علیه مثلاً مدلول بمت بزبان عربی و فروختم بزبان فارسی اسناد فروش است بمتکلم بوجه صدور که بلفظ فروختم وجود خواهد یافت و قبل از آن وجود نداشته و هم چنین زوجت در انشاء علاقه ازدواج و ابرأت در اسقاط

مافی‌الذمه وفسخت در انشاء قسح در بیع خیاری و غیره واجزت در انفاذ عقد فضولی و رجعت در رجوع از طلاق یا هبه مثلاً و بهمین قیاس سایر عقود و ایقاعات که تماماً مدلول آنها ارتباطات و نسب معینه است که بصیغ آنها وجود خارجی خواهند یافت و قبل از آن وجود نداشته و در فرض تعلیق چنانچه گوید فروختم یا بخشیدم اول ماه نو یا فسخ کردم یا ذمه تو را بری نمودم اول ماه نو یا اگر پدرم بیاید یا در عقد فضولی مالک گوید اجازه کردم اگر فرزندم عافیت یابد در هیچ یک از اینها نسبت محمول بموضوع و ربط فعل بفاعل که مدلول این جمل انشائیه است وجود نیافته و اگر وجود یافته بودی معلق با سر دیگری نبودی مجعلاً انشاء فروش و بخشش یا فسخ و اجازه یا ابراء و اقاله و اشیاء اینها ایجاد این امورات در خارج و بانشاءات مزبوره فروش و بخشش و فسخ و اجازه و ابراء و اقاله وجود خارجی خواهند یافت پس معقول نیست که موقوف و معلق باشند و اگر موقوف و معلق و حصولاً دائر مدار حدوث امر دیگر شمرده شوند پس هنوز وجود نگرفته اند و ایجاد و انشائی صورت وقوع نیافته و لذا میگوئیم نمی توان انشاء و ایجاد را معلق نمود و اگر معلق نمودی انشاء و ایجاد نخواهد بود و در تمامیت اینراه نیز کلام است چه اینکه هیچ شبهه ندارد که لازم ایجاد حصول فعلی متعلق ایجاد است ولی تا متعلق ایجاد چه باشد و از طرف انشاء کننده چه چیز انشاء و ایجاد شده باشد آنچه انشاء و ایجاد بآن تعلق یافته همان چیز بعینه متعلق حصول فعلی و متصف بحصول فعلی خواهد بود اگر انشاء بملکیت فعلیه یعنی ملکیت مطلقه تعلق گرفته باشد حاصل و متحقق بالفعل ملکیت فعلیه است و اگر انشاء بملکیت تقدیری تعلیقیه تعلق یافته باشد حاصل و متحقق بالفعل لامحاله ملکیت تعلیقیه خواهد بود و حصول تعلیقی هم نحوی است از حصول و این نحو از حصول مضاده و منافاتی با تعلیق ندارد بلکه مشخص و ممیز این نحو از حصول و ثبوت تعلیق و تعلیقی بودن است خلاصه کلام حصول هر چیزی بحسب خود اوست و حصول ملکیت تعلیقیه مثلاً نحوی است از حصول غیر متفک از تعلیق بنابراین از اینراه نیز بهیچ وجه نمی توان پی بمقصود برد جز اینکه بازگشت نماید بدلیل اخیر بتقریبی که خواهد آمد وجه دیگر برای اشتراط تنجیز منافات تعلیق است با جزم که در حصول عنوان انشاء و حصول مضمون عقد معتبر است بواسطه اناطه انعقاد معامله نظر بدلیل **لا یحل مال امرء الا بطیب برضا و طیب فعلی** معامله و باعدم رضا و طیب که شرط عقد شناخته شده انشاء مضمون عقد امکان وقوع ندارد بواسطه توقف فعل اختیاری (چون انشاء مضمون عقد) بتعلق قصد جزمی بفعل و رضا و طیب بمضمون عقد با فرض وجود تعلیق در عقد تقدیری خواهند بود وجود فعلی ندارند بلکه دائر مدار حصول امر دیگرند که آیا در آینده صورت هستی بیاید یا نیابد. **مجملاً** تعلیق ملازم خواهد بود با انتفاء شرط عقد (**طیب فعلی**) و انتفاء شرط لازم دارد انتفاء مشروط را (انشاء مضمون عقد) و جواب این است که اگر مراد از جزم که در حصول انشاء معتبر است جزم بنفس مدلول و مضمون عقد باشد اشکالی در لزوم آن نخواهد بود و بدیهی است که انشاء کرده شده در خارج البته مجزوم به و انشاء کننده جازم بحصول مضمون عقد خواهد بود و بدون جزم بصدر عقد عقدی و انشائی در

عقد منجز و عقد معلق

خارج وقوع نخواهد یافت الا اینکه کلام در سنخ امر انشاء کرده شده در خارج است اگر متعلق انشاء امر فعلی باشد عنوان جزم و رضا و طیب نسبت بان اعتبار خواهد شد و اگر امر معلق شد اعتبار امور مزبور نسبت باو خواهد بود و در هر دو صورت جزم و رضا و طیب موجود است نهایت این است که متعلق طیب در فرض ثانی چیزی است که موقوف الحصول و مشكوك الحصول است ولی موقوف الحصول بودن آن ربطی بتعلق طیب فعلی بان و عنوان رضا و جزم بمدلول آن ندارد و اگر مراد از جزم جزم بایجاد مضمون عقد نباشد بلکه جزم بحصول اثر عقد در خارج باشد لازم خواهد آمد که در هر مورد که احتمال تقد شرطی و قیدی از شروط و قیود معامله بحسب واقع و نفس الامر بود که جزم بحصول اثر موجود نباشد حکم بفساد عقد بشود بواسطه عدم جزم که قید حصول عقداست و این حرف قطعی الفساد است زیرا که **قل ما یتفق** عقدی موجود شود که قطع باجماع جمیع شرائط معتبره در تحقق مضمون عقد و حصول اثر در خارج موجود باشد پس این دلیل نیز بهیچ وجه صلاحیت استناد را ندارد جز از راه رجوع بوجه اخیر بیان آتی **وجه چهارم** از وجوه اعتبار تجزیز این است که عقد بحکم آیه لزوم و فاء بعقود سبب تام حصول مضمون معامله است و با فرض تعلیق و موقوف بودن حصول مضمون عقد با در دیگر عقد جزء سبب خواهد بود نه تمام سبب و جزء دیگر امری است که حصول مضمون معامله معلق بان گردیده که تا حاصل نشود مضمون عقد حصول نیاید **مختصر** لازم تعلیق ترکیب سبب است و این خلاف ظاهر آیه است و میتوان خدشه نمود چه اینکه بنا بر جواز تعلیق مضمون عقد ملکیت معلقه خواهد بود منوط بحصول معلق علیه و اگر تقدم باید تخلف خواهد بود بجهت اینکه ترتیب اثر هر عقدی بر حسب خود آن عقد است و الا تخلف سبب از سبب و معلول از علت روی خواهد داد و اثر این بیع تعلیقی مثلاً انتقال تعلیقی است که بنفس عقد حاصل گردیده و آنچه موقوف بحصول معلق علیه است فعلیت این انتقال است نه اصل انتقال و انکهی دلیل امضاء منحصر بآیه وجوب و فاء نیست بلکه ادله و عمومات دیگر نیز از قبیل آیه **تجارة عن تراض** داریم و این نوع معامله هم نحوی است از اتجار که مندرج است تحت آیه کریمه و شمول آیه **تجارة عن تراض** کافی است برای ثبوت امضاء از شارع و علاوه انفکاک اثر عقد از عقد بواسطه توقف و اناطه بشروط و قیود از قبیل قبض ثمن و قبض عوضین در مجلس در بیع سلم و صرف و توقف هبه و رهن و وقف و عمری و رقی و سکنی و حبس و جمیع صدقات باقباض بسیار است پس اینوجه نیز صلاحیت استناد را ندارد مگر باول و ارجاع بوجه اخیر که خواهد آمد **وجه پنجم** بیان اینست که مسلم است که شارع از برای معاملات آثار و احکامی مقرر فرموده و از برای هر معامله لفظی است و صیغه معینه که بان انشاء میشود و مدلول آن موضوع آثار و احکام مزبوره خواهد بود و در این لفظ نیز اموری اعتبار شده از قبیل صراحت و اتصال و غیره که باید رعایت نمود و اصل عدم ترتب اثر است مگر برمدلولی که دانسته شده باشد موضوعیتش شرعاً از برای این حکم و عند الشک حکم میشود بعدم ترتب اثر و عدم لحوق حکم تا زمان قطع بحصول سبب تأمل **خلاصه** طریق انشاء معامله و سبب و راه واقع ساختن آن توقیفی است باید حدود و خصوصیات

عقد منجر و عقد معلق

آن از شارع برسد و برطبق دستور و مقررات جریان یابد.

مثلاً انشاء طالق باید بلفظ طالق باشد **منکراً** و بغير لفظ طالق **منکراً** از قبیل

هی الطالق معرفاً یا **هی علی حرام** یا **هی بائن** و اشباه اینها واقع نمی شود و هر گاه شک شد

در اشتراط و سدخلیت خصوصیتی از خصوصیات از قبیل جزم مقتضای اصل عدم ثبوت سبب

و نفی حصول اثر است و در اینراه نیز میتوان خدشه نمود بسبب اینکه بناء آن بر اجمال

بیع و نظائر آن است مفهوماً و لذا هنگام شک در شرطیت چیزی در معامله تمسک باطلاق

دلیل عقد نتوان کرد چه اینکه بناء بر وضع اسم از برای صحیح مؤثر عندالشارع بازگشت

شک در شرط بشک در صدق عنوان خواهد بود و تمسک باطلاق فرع ثبوت تسمیه و ثبوت

صدق است ولی این مبنی که اجمال مفهومی بیع و نظائر آن باشد مخالف تحقیق شمرده

میشود و ادله معاملات مبیناند نه مجملات و لذا در شک در شرطیت چیزی در معامله

تمسک باطلاق دلیل مانعی ندارد و اصله عدم شرطیت جاری خواهد بود و مطابق

تحقیق راه دیگر است که اسد مسالک و اقوم طرق و مستقیم و واضح و متین بنظر میرسد و متن

نظر قوم را در استدلال و وجوه ماضیه هم میتوان همین وجه دانست و بیان این است

که چنانچه در صدر بحث یاد کردیم مدار در فرق بین تجزیه و تعلیق بر فعلیت و شأنیت

ثبوت مضمون عقداست بنا بر این مقدمه بازگشت میکند کلام در مسئله اشتراط و عدم

اشتراط تجزیه و جریان و عدم جریان تعلیق در عقد بر جوع بتحقیق از موضوع دیگری یعنی

تعین مدلول لغوی و عرفی هر عقدی از عقود که آیا وضع عقد از برای اعم از فعلی

و شأنی است که هر دو نحو را در بردارد یا اینکه مدلول لغوی و عرفی عقد خصوص فعلی

است و انشاء تقدیری و شأنی خارج از اطلاق عقد و خلاف موضوع له لفظ است مثلاً بیع

که گاه تعریف میشود بمبادله مال بمال و گاه تعریف میشود بتملیک خاص به بینیم عبارت

است و ضمناً از مطلق مبادله و مطلق تملیک اعم از فعلی و تقدیری یا اینکه اسم است

از برای خصوص مبادله فعلیه و تملیک فعلی و مبادله شأنیه تقدیریه بیع شناخته نمیشود

اگر گفتم حقیقت است در مطلق مبادله و مطلق تملیک اعم از فعلی و شأنی اشکالی در جواز

تعلیق نخواهد بود بواسطه اینکه تملیک شأنی تعلیقی بنا بر اینوجه فردی است از موضوع له

و مورد انشاء واقع گردیده و اگر گفتم حقیقت است در تملیک مطلق یعنی خصوص تملیک

فعلی اشکالی در عدم جواز تعلیق نخواهد بود بواسطه عدم صدق عنوان و خروج مورد

از مصادیق آن و اگر شک شد در عموم و خصوص موضوع له مقتضای اصل عدم که اثر

حادثی است تا زمان قطع بوجود سبب ناقل بعد از تقریر اینمقدمه میگوئیم میتوان گفت

بیع بحسب تفاهم و اطلاق و ظهور عرفی عبارت است از خصوص خرید و فروش فعلی

و تجزیه و خرید و فروش شأنی و تعلیقی که فعلاً هر یک از ثمن و ثمن بملکیت فروشنده

و خریدار باقی باشد و از برای هیچ یک از دو طرف عقد تصرف روا نباشد نه از برای مشتری

در متاع و نه از برای بایع در نقد و مثلاً ده سال بعد هنگام حصول معلق علیه عنوان

تملیک و مبادله حاصل آید و آیا حصول خواهد یافت معلق علیه یا نه و آیا دو طرف معامله

عقد منجر و عقد معلق

بصفت اهلیت تعامل باقی باشند یا از صفت اهلیت بیرون روند این نحو خرید و فروش شائی تعلیقی تقدیری را اهل عرف مبادله و خرید و فرش نمی شناسند و خلاف متبادر و منصرف الیه و متفاهم عرفی لفظ بیع عندالاطلاق دانسته میشود نظیر تغییر در انفصال آب که ظاهر و حقیقت در فعلی است و تغییر تقدیری و تعلیقی تغییر شمرده نمی شود بهمین قیاس نقل عین و تملیک عین بعوض و مبادله مال بهمال که بیع بانها تفسیر شده معنی عرفی این عناوین نقل فعلی و تملیک فعلی و مبادله فعلیه است نقل و انتقال شائی و تملیک و تملک شائی و مبادله شانیه نقل و تملیک و مبادله شمرده نمی شوند و نظیر عناوین غالب ایقاعات از قبیل طلاق و عتق و فسخ و رجوع و اجازة و ابراء و اقاله و اشباه اینها که همه ظاهر و حقیقت اند در فعلیات و لذا بدون خلاف و اشکال تعلیق بردار نیستند و در نذر سبنای اختلاف در جواز و عدم جواز نذر مطلق اختلاف در تشخیص مفهوم وضعی نذر است که آیا خصوص التزام تعلیقی است یا مطلق الالتزام کما هو المعروف و در موضوع بحث چون التباسی در موضوع نبوده و وضع بیع و نظائر آن از برای خصوص فعلی مسلم بوده لذا بدون خلاف حکم بلزوم تنجیز فرموده اند و اگر محل خلاف بود چون نذر و بهمین بیان در عقد وکالت نیز میگوئیم ظاهر از وکالت نیابت در تصرف و نمایندگی فعلی است نه مطلق نمایندگی ولو شائی و تعلیقی و نکاح که عبارت است وضعاً از تزویج فعلی نه مطلق تزویج ولو تقدیری و شائی و این تقریب و بیان در جمیع عقود از قبیل **قرض و قراض و عقد شرکت و صلح و مزارعه و مساقات و هبه و جعالة** و غیر اینها در همه مطروداست و صحبت اجاره خانه مثلاً از ابتداء ماه یا سال آینده منافاتی با فعلیت ندارد بسبب اینکه تملک منفعت بنفس عقد حاصل میشود بدون اناطه و توقف باسر غیر حاصل و لو زمان استیفاء متاخر است بنا بر این دعوی که روشن و واضح بنظر میرسد حکم بطلان عقد معلق منتهی و متعین خواهد بود بواسطه عدم تحقق موضوع و لا اقل از شک در تحقق موضوع عقد یا شک در شمول دلیل امضاء از قبیل آیه **وجوب وفاء** و مقتضای اصل با فرض تعلق شک بوجود سبب حکم بعدم وجود سبب و نفی اثر است لذا در معاملات بنا گذارده میشود بر فساد و عدم ترتب اثر تا زمانی که قطع بوجود سبب ناقل حاصل شود یعنی عدم ازلی اثر عقد مستصحب است تا هنگام قطع بوقوع عقد و مرجع سائر وجوه هم میتوان گفت بهمین وجه است چه اینکه آن کس که میگوید شرط از تنجیز بواسطه منافات انشاء با تعلیق نظر بوضوح قضاء بین تعلیق و ایجاد بیانی که گذشت اگر این شخص عقد بیع را عبارت از خصوص مبادله فعلیه نداند و عبارت از مطلق مبادله و مطلق تملیک بداند اعم از فعلی و تعلیقی واضح خواهد بود عدم تنافی بین امرین مزبورین چه اینکه تنافی بین خصوص تملیک فعلی است و تعلیق و اما مطلق تملیک **ولو شأنا و تعاقباً** مفهوم عامی است که شامل تملیک تقدیری هم خواهد بود و بین کلی و فرد تنافی نخواهد بود و بلکه نحو اتحادی را دارند بواسطه جواز حمل کلی بر فرد و مناط حمل اتحاد است و آن کس که میگوید شرط است تنجیز بواسطه اناطه بجزم اگر مدلول وضعی عقداً تخصیص ندهد بفعلی و تعمیم دهد عقد را مفهوماً بکلا النوعین فرض تعلیق هم مصداق

عقد منجر و عقد معلق

حقیقی موضوع له خواهد بود مثل وصیت که طبعاً تعلیق دارد و بوجه جزم واقع میشود پس این تعلیل سازی ندارد مگر با تسلیم اختصاص و نیز آن کس که در مقام اثبات شرطیت تنجیز استدلال میکند بسببیت **تامه عقد** از برای ثبوت مضمون اگر تعمیم بدهد بیع را مثلاً مفهوماً بهر دو نوع فرض تعلیق هم مصداق حقیقی این کلی خواهد بود و در این فرض معلوم است مجرد صدور عقد کافی در ثبوت مضمون و ترتب اثر نخواهد بود بلکه جزء سبب است و جزء دیگر حصول معلق علیه است. بنا بر این وجهی بهیچ وجه از برای این تعلیل در طریق اثبات شرط تنجیز نخواهد بود پس ظاهر این است که این مستدل نیز بیع را ولو باقتضای آیه عبارت بگیرد و از خصوص انتقال فعلی که حالت منتظره ندارد و نفس عقد کافی در حصول آن خواهد بود و اما استناد بتوقیفیت اسباب و طرق انشاء عقود و ایقاعات در اثبات لزوم احراز تنجیز بیانی که گذشت شاید ناظر بجزء اخیر دلیل مزبور باشد تسلیم و تنزلاً که بر فرض اغماض از ظهور وضعی لفظ در فعلی لا اقل دوران خواهد یافت بین وجهین و عند التردد و الدوران لازم است احراز مشکوک و الا مقتضای اصل حکم بعدم ترتب اثر خواهد بود و چون وضع لفظ از برای خصوص فعلی مسلم بین القوم بوده لذا بدون خلاف حکم باشرط فرموده اند و اگر در مفهوم لغوی و عرفی آن خلافتی واقع بود و وجهی از برای تسلیم و اجماع نبود و در ندر چون در وضع آن خلاف است لذا جواز نذر مطلق مختلف فیه گردیده عکس ما نحن فیه و باین بیان باز گشت همه وجوه بوجه واحد خواهد بود و هر کسی به تعبیری اشاره بان فرموده (عبارتاً شتی و حسنک واحد) (وکل الی ذلک الجمال یشر) و مخفی نماند که تمامیت این وجه مخصوص است بصورت وقوع تعلیق بر امر متوقع و مترقب الحصول و در تعلیق بر مبادی و مقدمات چنانچه گوید اگر وکیل باشم فروختم یا اگر این متاع از من باشد فروختم یا بخشیدم یا گوید اگر مدیون باشد ضامن شدم یا در ایقاعات اگر مدیون باشد ابراء نمودم و همچنین در تعلیق بر غایات و امور و احکام متفرعه از قبیل ثبوت خیار مجلس و خیار حیوان و از قبیل وجوب اقباض و نظائر اینها از چیزهایی که ذکر هم نشوند در حکم مذکورند وجه مزبور جریان ندارد بلکه در تعلیق بر شرط مشکوک الحصول در حال یا وصف مشکوک الحصول در حال چنانچه گوید اگر برادرم آمده باشد یا اگر امروز جمعه باشد فروختم و فرض کنیم حصول معلق علیه را بحسب واقع نیز میتوان تشکیک در جریان وجه مزبور نمود بواسطه فعلیت عقد غایه الامر حکم ثبوت اثر مر اعی خواهد بود بتحقیق معلق علیه ولی مر اعایت غیر موقوفیت و تعلیق است و در این مورد فی الحقیقه عنوان تعلیق وجود ندارد نه اینکه موجود باشد و مؤثر نباشد و باین روش که ما در مسئله در مقام اثبات لزوم تنجیز سیر کردیم شرط تنجیز بروز آن از سایر شرایط و قیود نخواهد بود چه اینکه امری است مأخوذ در اصل صدق و در قوام ذات عقد و بدون آن موضوع عقد وقوع نیافته نه اینکه عقدی موجود باشد و شرط نفوذ آن موجود نباشد. این راههای شش گانه (۱- اجماع ۴- عدم قابلیت انشاء از برای تعلیق ۳- منافات تعلیق با جزم ۴- سببیت تامه عقد از برای

ثبوت مضمون ۵ - توقیف ما به بتحقیق العقد ۶ - استظهار عدم تحقق عنوان باوجود تعلیق و لااقل از شک در آن یا شک در شمول دلائل امضاء) راهها و ادله

مسئله اند و حد اقتضای آنها عموماً و خصوصاً مختلف است و ممکن است عود جمیع باهر واحد یعنی مدلول دلیل اخیر که پسندیده و بنظر رسیده و لذا در حد اقتضای آن یعنی مواد و صدق و ثبوت تعلیق علی الحقیقه اعتبار تنجیز را بمحل میدانیم و در ماوراء آن خصوصاً در تعلیق مطوی دلیلی و مأخذ واضحی که وافی باشد باثبات اعتبار تنجیز نداریم و با فرض صدق عنوان عقد تمسک باطلاق دلیل عقدمانعی ندارد و لذا در بیع بضمین

بروجه تعلیق و اشتراط بلحاظ حلول و تعجیل یا بلحاظ اختلاف اجلین چنانچه گوید اگر اجل پرداخت ثمن یک ماه است فروختن اینمتاع را بتو بصد ریال و اگر اجل پرداخت پنج ماه باشد فروختن اینمتاع را بصدوده ریال و فرض کردیم تعلیق قبول را بروجه جزم یکی از این دو ایجاب حکم بصحت عقدمانعی ندارد بواسطه صدق عنوان عقد و مطلق اشمال عقد برادات تعلیق و کلمه شرط منشاء حکم بطلان عقد نخواهد بود چنانچه گذشت و دانسته شد که مناط بطلان خروج عقد است از تعلیت و در دو فرض مذکور تمسک منجز و فعلی است و خللی هم از حیث شرائط تصور نمی شود - و ختم میشود کلام بدگر پاره از فروع و تشبیهات لطیفه شاید مایه مزید بصیرت و احاطه باطراف بحث باشد .

۱ - اگر گوید اجاره دارم اینفرش را مثلاً بتواول ماه نو عقد اجاره باطل خواهد بود بواسطه وجود تعلیق یعنی تعلق غرض موجر بثبوت مضمون عقد اجاره هنگام دخول ماه نو و فعلاً نه موجر مالک اجرت است و نه مستأجر مالک منفعت بلی اگر حکم بصحت عقد میشد قابلیت و شأنیت ثبوت را داشت بواسطه امکان بقاء عین مستأجره و امکان بقاء متعالمین بصفه اهلیت تعامل تا زمان حصول معلق علیه و فعلاً انتقالی از هیچ طرف بعقد اجاره وقوع نیافته و مجرد قوه و قابلیت و صلاحیت است - و اگر گوید اجاره دادم اینفرش را مثلاً بتو از اول ماه نو باضافه کلمه ابتداء (از) عقد اجاره صحیح است بواسطه اینکه تمسک صادر از موجر منجز و فعلی است و مستأجر منفعت عین مستأجره را فعلاً مالک خواهد شد اگر چه ظرف وجود آن منفصل و زمان استیفاء آن متأخر باشد و بهیچ وجه ربطی بیاب تعلیق بر وصف ندارد و لذا مستأجر قبل از زمانی که قید شده است در اجاره میتواند منفعت را بدیگری واگذار نماید و بارث هم بوارث او انتقال خواهد یافت - و جمیع احکام و لوازم ملک سرتب خواهد بود .

۲ - اگر گوید تو نماینده من هستی در فروش این متاع و نفروش مگر اول ماه نو یا در مکان فلانی عقد و کالت صحیح است بواسطه عراء از تعلیق و لوجواز تصرف معلق باشد بآمدن ماه نو یا بودن آن در مکان معین - و اگر گوید تو وکیل من هستی اول ماه نو در فروش اینمتاع عقد و کالت باطل خواهد بود بواسطه وجود تعلیق از جهت اناطه حصول مضمون عقد بعدوث امر جدید یعنی داخل شدن ماه نو - خلاصه کلام فرق است بین تعلیق

عقد و اهلیت تصرف و ضائر بصحت عقد وجود تعلیق است در عقد نه در تصرف .

۳ - در صورت بطلان یعنی تعلیق بنفس عقد و کالت میتوان گفت بطلان عقد و کالت بواسطه تعلیق منافاتی با ثبوت مطلق الاذن که مدار بصحت تصرف است ندارد و از عقد مزبور اذن در تصرف بعد از حصول معلق علیه استفاده میشود کافی است و لذا فروش بعد از حصول شرط جائز و ماضی و نافذ خواهد بود -

عقد منجر و عقد معلق

و پاره مناقشات عقليه در اين مقامات كه مدار بردالات اللفظ است مورد ندارد و قابل جواب است و قياس مانحن فيه بمقبوض بعقد فاسد كه تصرف جائز نيست ولو تسليط هم مالك نموده است مع الفارق شمرده ميشود بواسطه وضوح فرق بين تصرف لنفسه و بين تصرف للمالك كه در مفروض بحث است .

۴ - در صورت فساد عقد و كالت بسبب تعليق اگر عقد و كالت مشتمل بر جعاله باشد اثر فساد عقد سقوط جعل مقرر و ثبوت اجرت المثل خواهد بود - پس اگر مزد نامبرده شده بيش از اجرت عمل باشد از مزد نامبرده شده صرف نظر ميشود بواسطه فساد عقد و عدول خواهد شد باجرت مثل كار - و همچنين در سائر موارد بطلان عقد و كالت مشتمله بر جهل چنانچه گويد تورا و وكيل كردم در فروش اين متاع بهر قيمت كه خريدار يافت بده يك ثمن مأخوذ در اين فرض عقد و كالت باطل خواهد بود بواسطه جهالت جعاله و جعل مقرر مجهول بلاحكم و ملغى خواهد بود و رجوع ميشود باجرت المثل .

۵ - در تعليق بمشيت و خواست مشتري چنانچه گويد فرو ختم اين متاع را بتو بفلان مبلغ اگر تو بخواهي - علامه در تذكره ترجيح جانب بطلان عقد را ميدهد بواسطه تعليق و عدم جزم حال الانشاء بجهت اينكه فرو شونده نميداند كه ميخواهد يا نيميخواهد و در صورت خواستن نميداند باقى خواهد بود يانه و گذشت كه اين نحو تعليقات را نمي توان منشاء ابطال عقد دانست .

۶ - اگر عقد وصيت را كه بالذات معلق است معلق نمايد چنانچه گويد اين مال بعد از مرگ من از فلان ارگزويد اجازه كند يا اگر وارث اجازه كند در اين فرض اجتماع تعليقين خواهد بود تعليق ذاتي و تعليق عرضي و بواسطه تعليق عرضي ميتوان ترجيح داد جانب بطلان عقد را بلى در تعليق بر اجازه وارث اگر وصيت بمازاد از ثلث باشد حكم بصحت عقد وصيت نظر بعدم اضرار اين نحو تعليق مانعي ندارد چه اينكه في الحقيقه تعليق شمرده نمي شود و با سكوت هم در حكم مذكور است .

۷ - اگر گويد اين جامه را اگر امروز دوختي تورا مزد ده ريال است و اگر فردا دوختي نصف آن يا بكارى گويد اگر اين متاع را فردا تسليم نماينده من نمودى تورا مزد فلان مبلغ است و اگر پيس فردا تسليم نمودى نصف آن در اين دو مثال و نظير اين دو مثال و جوهي منصو ر است بجهت اينكه مي شود بوجه جعاله مقصود باشد و هاب جعاله بالنسبه اتساع دارد و تا اندازه جهالت بردار است و حكم بصحت كم مؤنه تر شمرده مي شود و مي شود بطريق اجازه مقصود باشد و بنا بر اين تقديرات از بوجه تعليق انشاء عقد شده در اين صورت علاوه بر محذور تعليق محذور ديگر هم دارد كه تردد سبب باشد بين دو وجه متباين و حكم بوقوع كلا النوعين نمي توان نمود و ترجيح بلامرجه خواهد بود و لذا عوض جهالت خواهد يافت و بعقد اجازه كه سبب تام انتقال منفعت است نميدانيم مستاجر را مالك چه منفعتي بر ذمه موجر بدانيم و بالعكس و تارة اجازه وارد بر عمل روز است و شرط قناعت و انتفاع بنصف اجرت عمل شده و در صورت تاخير يا وارد بر عمل فردا است و شرط اضافه نمودن نصف اجرت عمل شده در صورت تقديم - در اين دو صورت و خصوصاً فرض اخير حكم بصحت بحسب ظاهر مانعي ندارد بلى در خريد و فروش بشني نقداً و بشن ديگر نسيه كه نظير فروع اخيره در آن جازي است در فرض شرط اضافه نمودن در صورت تاخير محذور ربارا مستلزم خواهد بود و فاسد است ولي چون فساد بواسطه مخالفت كتاب و سنت است نه بواسطه مناقات با مضمون عقد لذا ميتوان گفت مفسد نخواهد بود .